

به نام خدا شرح غزل ۶۳۰ دیوان شمس مولوی از برنامه ۹۴۹ گنج حضور

گر دیو و پری حارس با تیغ و سپر باشد
چون حکم خدا آید، آن زیر و زبر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰
حارس: نگهبان

در این غزل آموزنده مولانا ما را از قضاوت‌های ذهنی آزاد کرده و چشم دل ما را به روی حقیقت که نیروی زندگی و حکم خداست باز می‌کند و می‌فرماید: اگر دیو و پری که نماد شیطان و انرژی مسموم من‌های ذهنی جهان است و یا پری که باز هم تجسمات زیبای ذهنی‌ست با تیغ و سپر بیایند و به ظاهر نگهبان تو باشند، یعنی وضعیت‌هایی برای ما پیش بیاید که درد بکشیم و یا سپر و مدافع ذهنی داشته باشیم، همه آنها در مقابل حکم خدا و آنچه او می‌خواهد، زیر و زبر می‌شوند و هرگز تدبیر ذهنی به تقدیر الهی نمی‌رسد. در دفتر چهارم مثنوی داریم:

که بالای دوست تطهیر شماست
علم او بالای تدبیر شماست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۷

بر هر چه امیدست، کی گیرد او دست
بر شکل عصا آید و آن مار دوسر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

با من ذهنی که فقط می‌خواهد، امید داریم که بیشتر داشته باشیم تا داشته‌های ما روزی عصای ما شوند و به ما زندگی بدهند. البته که برای پول، سواد، خانواده ما تلاش می‌کنیم تا سالم‌تر زندگی کنیم ولی نباید آنها را مرکزمان بگذاریم و از آنها هویت بگیریم، در این صورت به هر چیزی بچسبیم، آن چیز تبدیل به مار می‌شود و ما را نیش می‌زند. اشاره به داستانی از شاهنامه فردوسی، که ضحاک به‌خاطر پول، پدرش را کشت و شیطان بر شانه‌های او بوسه زد و جای بوسه شیطان مارهای دوسر رویید. مار دوسر نماد دویینی انسان در ذهن است. غذای مارها مغز جوانان بود، این تمثیلی‌ست که بفهمیم فکر و عمل من‌ذهنی مار دوسر است و مغز هوشیاری ما را که از سوی زندگی می‌آید، می‌خورد و من ما که همان مار ماست تبدیل به اژدهایی می‌شود که هوشیاری ما را می‌بلعد.

و آن غصه که می‌گویی: آن چاره نکردم دی
هر چاره که پنداری، آن نیز غرّ باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰
غرّ: حيله

این مار دوسر من‌ذهنی باری از غصه‌های گذشته را بر روی شانه‌های ما می‌گذارد که ای کاش این کار را می‌کردم و چرا همه‌اش من باید کار کنم؟ مولانا می‌فرماید: به چاره‌جویی مار من‌ذهنی گوش نکنیم که فریب شیطان است، به حکم خدا اعتماد کنیم و فضا باز کنیم و بدانیم اتفاقات برای بیداری ما از خواب ذهن است نه خوشبختی و بدبختی ما و ما چاره‌ای جز تسلیم و فضاگشایی نداریم.

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟
در کف شیر نر خون خواره‌ای؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

شیر خون خواره، نیروی زندگی‌ست که با به‌وجود آوردن وضعیت‌ها می‌خواهد خون همانیدگی‌های ما را بریزد و ما چاره‌ای جز تسلیم نداریم و با اختیار می‌توانیم با زندگی همکاری کنیم.

خود کرده شمر آن را، چه خیزد از آن سودا؟
اندر پی صد چون آن صد دام دگر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

مولانا می‌فرماید تو فرض کن چاره جویی‌های ذهنت انجام می‌شد، مثلاً می‌خواستی با فلان شخص ازدواج کنی، کردی! و یا می‌خواستی به کشور دیگری مهاجرت کنی، کردی! این را بدان با من‌ذهنی به هر صورتی که زندگی می‌کردی باز صد چون و چرای دیگر با هزاران همانیدگی دیگر داشتی که پر از دام و بلا بود تا ایمان پیدا کنی که حکم خدا این است که مرکزت را از غیر خودش پاک کند و خدا هر چه بخواهد همان می‌شود.

آن چاره همی‌کردم، آن مات نمی‌آمد
آن چاره لنگت را آخر چه اثر باشد؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

از خودم می‌پرسم این همه به صدای من ذهنی‌ام که صدای گاو زرین است گوش کردم، چه شد؟ آیا با گوش کردن به صدای گاوم اصلاحاتی در زندگی‌ام صورت گرفت؟ مثلاً اگر این کار را نمی‌کردم مات نمی‌شدم و اگر این کار را می‌کردم بهتر بود؟ چاره‌جویی من ذهنی لنگ و ناقص است و فقط مثل احمق‌ها برای خودم دام پهن می‌کنم و هیچ تاثیری برای زنده شدنم به زندگی ندارد.

گاو زرین بانگ کرد، آخر چه گفت؟
کاحمقان را این همه رغبت شگفت

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳
از مات تو قوتی کن، یاقوت شو او را تو
تا او تو شوی، تو او، این حصن و مفر باشد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰
حصن به معنی پناهگاه و مفر به معنی محل فرار.

خوشا به حال کسی که فضا باز می‌کند تا شاه او را مات کند و زنده‌ای از مرده‌ او بیرون بکشد. موج خروشان زندگی می‌آید تا ما فضا باز کنیم و از سطح دریای یکتایی به عمق آن پناه ببریم، این پناهگاه عدم، محل فرار ما از تاریکی ذهن است، در عدم می‌توانیم یاقوت یکتایی که نماد قوت گرفتن از زندگی‌ست را بیابیم. بی‌مرادی‌هایی که ما را مات می‌کنند راهنمای بهشتی هستند که می‌توانیم از مولای خویش باخبر شویم و با او یکی شویم، پس اگر حکم خدا ما را زیر و زبر می‌کند نترسیم بلکه فضا باز کنیم تا در ویرانه‌ همانیدگی‌ها گنج‌حضور را بیابیم.

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
باخبر گشتند از مولای خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

با سپاس از برنامه انسان‌ساز گنج‌حضور و یاران گرامی 🙏
دیبا از کرج